



فرهنگ

معصومه اسماعیلی

پروژه موعودسازی

اشاره

همین طور بدون مقدمه که نمی شود وارد خانه کسی شوید. اول باید آشنا باشید، مدتی رفت و آمد کرده باشید و به قول معروف، چیزی داده و چیزی گرفته باشید تا معتمد اهل خانه شوید. می شود بدون مقدمه وارد خانه غریبه ای شوید و هوار نزنند که دزد به خانه مان زده است؟! آن هایی هم که دلشان به حالمان سوخته بود و می خواستند امام زمانی بفرستند و ملت را نجات دهند، این حرفها را می دانستند. هر چه بود، زیر سر همین آخوندهای کراواتی مثل شیخ علی لنکرانی بود. بین خودمان باشد؛ تا توانستیم آیات قرآن را تاویل کردیم و فکر کردیم خیلی می دانیم! باب امام موعود شدیم، امام شدیم و حتی جای خدا را هم تصاحب کردیم، اصلاً ما خودمان پدر خوانده باییم.





کج فهمی های فلسفی احسائی کار خودش را کرد و اسلامی شیخی بنیان نهاد. او برای این که راه ظهور امام زمان بدلی را زودتر باز کرده باشد، ادعایش را این گونه ثابت کرد: «امام غایب دارای دو جنبه است؛ جنبه حقیقت و جنبه صورت و حجاب. جنبه حقیقت او که روح اوست همیشه ثابت است. اما صورت و حجاب او که همان جسم عنصری باشد همواره در حال تغییر است. از این رو هر کس که به مقام «شیعه کامل» برسد، می تواند قابلیت آن را داشته باشد که جسمش محل حلول حقیقت و روح امام غایب باشد.»

از پشت کوه نیامده، نتیجه جادوگری یک عجزه پیر هم نبوده؛ بلکه نتیجه یک فرآیند کاملاً منظم و برنامه‌ای سازمان یافته است. دست اجانب را هم انکار نمی کنیم. اما دستی بوده که از آستین خودمان درآمده و با دست عده‌ای گره خورده است.

جریان بابی‌گری و بهایی‌گری و ادعای قائمیت چیزی نیست که یک روزه به دست آمده باشد؛ بلکه محصول مزرعه‌ای حاصلخیز و پر از دانه‌های رشد یافته و بذره‌های جوانه زده است؛ مزرعه‌ای که اگر کمی به عقب برگردیم حتماً یادمان می آید کی کاشته‌ایم! اما اسلام آوردنمان هم بوی سلمان نمی داد. تا اشهدمان را گفتیم، خرقه درویشی خریدیم و خانقاه زدیم. نوعی اسلام

شرقی که چون کاملاً اسلام نبود، به هر رنگی درآمد جز به رنگ ایمان واقعی! خیال می کنید غلات چه کسانی بودند؟ عده ای که در ویژگی های ائمه اغراق می کردند و مطرود شدند. اسماعیلیه هم همین کار را کردند و حتی توانستند صوفی به وجود آورند. صوفی های مسلمان همان اخباری های خودمان هستند که تا پای عقل و شناخت و وسط آمد، پس کشیدند و حکم تکفیر دادند. ما خودمان پدرخوانده باییم. وقتی اخباری ها به چند شعبه تقسیم شدند و شیخیه از وسط این مزرعه قد کشید. چه کسی تصور می کرد بعد از آن همه جو کاشتن، چنار درو کند؟! اما جای تعجب نبود؛ چون بذر آن را هم همین شیخی های خودمان کاشتند.

وقتی کلاس درس شیخی های نجف بر پا بود و شیخیگری طرفداران پر و پا قرص خودش را جمع می کرد، ریشه های باب و بها در همین زمینه فکری رشد می یافت.

سلسله جنبان شیخیگری و پدر مهربان این فرقه، شیخ احمد احسائی بود که زمان فتحعلی شاه در کربلا به منبر می رفت و زهد و تقوای بی اندازه از خود نشان می داد. شیخ احمد از طرفی دلبسته تشیع بود و از طرفی به فلسفه یونان گرایش داشت و حرف های فهمیده و نفهمیده ارسطو و افلاطون را بی چون و چرا قبول می کرد. او هم در فلسفه و هم در تشیع راه اغراق را می رفت و رد پای تفکرات صوفی و اسماعیلی را به وضوح در سخنان خود جلوه گر می ساخت.

این شیخ شیخی برای سنخیت بخشیدن به تشیع و فلسفه به گمان خود چاره ای اندیشید و آش شلم شوربایی ساخت که با معده هیچ تفکری همخوانی نداشت. او در تلفیق فلسفه و تشیع، پای تاویل را تا حدی که می شد و می توانست باز کرد و در فلسفه شیعی

یا تشیع فلسفی طرحی نو در انداخت. برای مثال می گفت: علل اربعه افلاطون را باید به تاویل برد که نتیجه اش این می شود: «علل اربعه، همان آفریده شدن امامان ما می باشند.»^۲ و در تفسیر آن می افزود: «آفریننده این جهان امامان بوده اند، روزی دهند و گرداننده نیز آن ها هستند؛ خداوند رشته کارها را به دست آنان سپرده است.»^۳

به واقع ریشه های تحریف در قائمیت و موعود سازی، در کلمات سلسله جنبان این قبیله به راحتی دیده می شود. به مطلب قبل اضافه کنید افاضات دیگر شیخ را درباره حلول امام در بدن شیخ دیگر: «این تن های ما نیز از امامان است؛ از این رو هرگاه امامی بخواهد درون بدن یک نفر حلول نماید، امری شدنی است و امامان می توانند در صورتی که شرایط یک نفر مساعد باشد در جسم او حلول نمایند» و دلیل خود را این گونه ارائه می دهد «از این راه بود که امیرالمؤمنین توانست در یک شب در چهل محل مختلف حضور یابد و در یک زمان مهمان شود.»^۴

کج فهمی های فلسفی احسائی کار خودش را کرد و اسلامی شیخی بنیان نهاد. او برای این که راه ظهور امام زمان بدلی را زودتر باز کرده باشد، ادعایش را این گونه ثابت کرد: «امام غایب دارای دو جنبه است؛ جنبه حقیقت و جنبه صورت و حجاب. جنبه حقیقت او که روح اوست همیشه ثابت است، اما صورت و حجاب او که همان جسم عنصری باشد همواره در حال تغییر است. از این رو هر کس که به مقام «شیعه کامل» برسد، می تواند قابلیت آن را داشته باشد که جسمش محل حلول حقیقت و روح امام غایب باشد.»^۵

بستر سازی برای معرفی موعود تمام شد. فقط به یک نفر نیاز بود که امام زمان بدلی در وجود او حلول کند و منتظران را از غم هجران رهایی بخشد؛ همچنین کمی دل و جرات تا همه علایم روایی را انکار کنی و آنچه را طبق احادیث قطعی و متواتر در کتب شیعه و اهل سنت آمده است، موهوم

سفیر روس، در خاطراتش آورده که سید علی محمد به سبب ریاضت‌های زیاد، جاه‌طلب و خودپرست شده بود و از آن‌جا که از جادو و جنبل هم بدش نمی‌آمد، برای چنین ادعایی بهترین مهره به شمار می‌رفت؛ لذا به او گفت: پول از من و ادعای مبشریت از تو



جریان بابی‌گری و بهایی‌گری و ادعای قانمیت چیزی نیست که یک روزه به دست آمده باشد؛ بلکه محصول مزرع‌های حاصلخیز و پر از دانه‌های رشد یافته و بذره‌های جوانه زده است؛ مزرع‌های که اگر کمی به عقب برگردیم حتماً یادمان می‌آید کی کاشته‌ایم! اما اسلام آوردنمان هم بوی سلمان نمی‌داد. تا اشهدمان را گفتیم، خرقة درویشی خریدیم و خانقاه زدیم. نوعی اسلام شرقی که چون کاملاً اسلام نبود، به هر رنگی در آمد جز به رنگ ایمان واقعی!

شمار می‌رفت؛ لذا به او گفت: پول از من و ادعای مبشریت از تو.^۸ و چون یکی از علایم ظهور، خروج از مکه به شمار می‌رفت، از شهر خارج شد و نخودی‌های موجب بگیرش شایعه کردند که به مکه رفته است، و هنوز از مکه برنگشته بود که یکی از بابیان در شیراز اعلام کرد: گواهی می‌دهم که علی محمد در ارتباط با امام زمان است.

نوعی بیماری روحی بوده است. سید باب ساعت‌های طولانی را صرف ریاضت می‌کرد و در بوشهر زیر آفتاب نقطه جوش روی بام می‌رفت و مدت‌ها به کره مشتعل خورشید خیره می‌شد تا آفتاب را مسخر خود سازد! تأثیر آفتاب سوزان و به نقل از خویشاوندانش تماس

با اروپاییان، انحرافات در فکر او به وجود آورده بود که چنین ادعایی را از وی بعید نمی‌نمود؛ البته چنین اعتماد به نفسی طبیعی نیست. سفیر روس، در خاطراتش آورده که سید علی محمد به سبب ریاضت‌های زیاد، جاه‌طلب و خودپرست شده بود و از آن‌جا که از جادو و جنبل هم بدش نمی‌آمد، برای چنین ادعایی بهترین مهره به

بخوانی، که این همه رو و دل و جرأت هم موجود است.

وقتی سید رشتی که دنباله‌رو احساسایی بود درگذشت، شاگردانش دنبال جانشینی برای او بودند که به قول خودشان مصداق «شبعه کامل» و «رکن رابع»^۶ باشد. در بحبوحه رقابت برای جانشینی، سید علی محمد باب پا را از جانشینی فراتر نهاد و خود را «باب امام زمان» معرفی کرد و احادیث را طبق مذاق خود به تأویل برد و طبق آیه «ادخلوا الباب سجدا» فرمان به خشوع و تسلیم مردم در برابر بابیت و نیابت خود داد و با نسبت دادن «باب» در آیه به خود گفت: «ای گروه شیعیان! من باب امام شما هستم که در انتظارش بودید»^۷

بهایان محترم! چشمتان روشن

حتما چشم بهایی‌ها روشن می‌شود اگر بگوییم خدایشان باب قبل از ادعای قانمیت و ادعاهای پس از آن دچار

اما فقط کافی بود مردم اعتراض کنند تا خون نظام الدوله حاکم شیراز به جوش آید و سیلی محکمی به گوش باب مقدس بنوازد تا او هم بگوید: «به

منزل منوچهرخان معتمدالدوله حاکم وقت اصفهان که منقول است با دسیسه و فرمان سفیر روسیه در ایران ۴۰ روز علی محمد باب را تحت عنوان مهمان در این خانه پنهان نموده بود و اجازه نمی داد مردم با او ملاقات کنند تا از او یک چهره مقدس بسازد



سفیر روس در خاخراتش آورده که سید علی محمد به خاطر ریاضت های زیاد، جاه طلبی و خودپرست شده بود و از آن جا که از جادو و جنبل هم بدش نمی آمد برای چنین ادعایی بهترین مهره به شمار می رفت لذا به او گفت: پول از من و ادعای مبشریت از تو.

خدا قسم! من نه وکیل موعود هستم و نه واسطه بین امام و مردم». سید باب که در شیراز موفق نبود به اصفهان رفت و حاکم روسی الاصل اصفهان او را مهمان کرد و وعده داد که با حاکم قاجار خواهد جنگید و زمین را برای امام زمان جدید تصرف خواهد کرد. باب هم با خیال راحت ادعای قائمیت کرد و بعد از مدتی ادعای خود را پس گرفت و خود را نبی و در آخر، خداوند عالم معرفی کرد! سید باب گاهی دعوی بابت کرد، گاهی مهدویت و بعد نبوت و الوهیت و میرزا بهاء هم که دید دنیا جنگل است؛ خودش دست به کار شد و دعاوی باب را معدوم فرض کرد. نویسندگان بابی و بهایی، روایات مربوط به مهدویت را دو قسمت کردند؛ برخی را به باب و برخی را به بها نسبت

دادند و گاهی از سر اشتباه روایت را به هر دو نسبت داده اند.^۹

هر دو از یک قماشند

سید باب و بها فرق چندانی در انتخاب راه و روش نداشتند: هر دو ابتدا امام بودند، بعد پیامبر و بعد هم خدا! میرزا بها پس از ادعای مهدویت، متوجه شد که اعتقاد به امام زمان مانع پیشرفت و انس می شود؛ به همین سبب به کلی به انکار و نفی این عقیده پرداخت و اعتقاد به بودن امام دوازدهم را از مجعولات شیعه دانست و ناحیه مقدسه، سرداب

مقدس منزل امام و تمام این مسائل را موهوم خواند.^{۱۰} غافل از این که این تعارضها ریشه ادعای خودش را نابود خواهد کرد. بی گمان ادعای نسخ دین مقدماتی می طلبد؛ اما کسی که روزی امام بوده فردا نمی تواند پیامبر باشد و کسی

که روزی بنده بوده، روز دیگر نمی تواند که خدا باشد؛ چون اینها اموری متضاد و متعارضند. باب و بها با اعتراف به معلولیت خودشان، خود را علت العلل معرفی می کنند؛ در حالی که علت العلل از هرگونه وجه معلولیت و فقدان و نیاز مبرا است.

بها در استدلال بر مبشریت خود، دلیلی سست اقامه می کند و روایات متواتر درباره علایم و شخصیت مهدی موعود را زیر پا می گذارد: حزب شیعه می گویند طبق روایات متواتر هر کس قائل شود که موعود متولد شد، کافر است؛ اما نقطه اولی (باب) در فارس از صلب شخص معلوم متولد شد و دعوی قائمی کرد.^{۱۱}

جناب بها نمی داند که برای رد دلیل قطعی چون تواتر، باید دلایل محکمی

بیاورد و نقطه ضعفی در متواتر بیاید و الا روزانه هزاران طفل به دنیا می آیند؛ پس شاید هر کدام امام زمان بوده و روایت متواتر را باطل کند! ثانیاً ما اصل ادعای ایشان را بر قائمیت باب و بها قبول نداریم و باید اصل ادعا را ثابت کنند؛ در حالی که تولد باب و قائمیت او را فرض و واجب القبول گرفته و روایات را رد می کند. ثالثاً اگر روایات همه بی اساس باشند، اینها طبق کدام دلیل، وجود قائم را استنباط کرده اند؟! رابعاً اگر هنوز امام زمان متولد نشده است یا در این زمان متولد می شود، چگونه جناب بها نام ایشان را در سلسله ائمه و از صلب امام قبل ذکر کرده اند؟! از همه مهم تر این که دعوی قائمیت، ادعای حزب شیعه نیست بلکه برگرفته از روایات معصومین (ع) است.

ما نفهمیدیم باب و بها چگونه هم موعود هستند و هم قبل از این ادعا باب و نیز بنده و منتظر بوده اند! این گونه تعارضها، اساس ادعای مهدویت را باطل خواهد کرد. بنابر این مناسب بود قبل از دعوی انالْمهدی و بعد از مدتی «انالْحَق»، نگاهی به روایات قطعی و تفکر شیعی مهدویت می انداختند!

پی نوشت ها

۱. بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، ص ۲۵.
۲. علل اربعه افلاطون و ارسطو عبارتند از: علت غایی، علت فاعلی، علت صوری و علت مادی.
۳. بهرام افراسیابی، پیشین، ص ۲۶.
۴. همان، ص ۲۶.
۵. همان، ص ۳۵.
۶. رکن رابع، شیعه کاملی است که در شیخی گری بعد از توحید، نبوت و ولایت، چهارمین رکن به شمار می رود.
۷. مصطفی حسینی طباطبایی، ماجرای باب و بها- ص ۴۶.
۸. سید نصیر سید کماری، بهائیت مولود تصوف، ص ۳۰.
۹. دکتر ح.م.ت، محاکمه و بررسی باب و بها، ص ۴۱.
۱۰. همان، ص ۱۱۷.
۱۱. همان، ص ۷۷ تا ۸۰.